

میز سوپه درست کرده بودند. من و مجدالملک و شریف الدوله ترتیب میز شام را می دادیم و مرتب می کردیم. تفصیل مهمانی امشب از این قرار است: اول تهیه میز مهمانی شصت نفره دیده بودند، بعد خود و الاحضرت چون میل کردند در سر شام باشند ترتیب بر هم خورد (و) میز شام ده نفره شد. از ایرانی ها: و الاحضرت، نظام الملک، مجدالملک، سردار رشید، شریف الدوله، از فرنگی ها قنسول فرانسه با زنش، قنسول روس، قنسول ینگه دنیا، قنسول انگلیس. نیم ساعت به غروب مانده و الاحضرت بیرون آمدند، موزیک هم می زدند. سر راه، اول آمدند در طاقنمای من، بعد رفتند همین طور در طاقنماها گردش کردند. اشخاصی که طاقنما بسته بودند از این قرار است:

من، نظام الملک پیشکار کل، مجدالملک پیشکار خاصه، سردار رشید ریاست قشون، شریف الدوله کارگزاری، مجلل الملک امیر آخوری و ریاست کالسکه خانه، منصور السلطنه تفنگدار باشی (و) امیر شکاری، داود خان صاحب جمعی، حشمت خلوت ریاست خلوت، معزالدوله نظارت و بلدیه، نصرت الملک عدلیه، سردار سطوت حکومت تبریز، اعلم الملک ریاست اطباء و معارف، حشمت السلطنه تشریفات، اعتماد حضرت آبدارخانه و قهوه خانه، حاجب السلطان فراشخانه، احتشام الدوله کشیکخانه، اعتماد همایون سرایدار خانه، علی خان پیشخدمت نقاره خانه و شاطرخانه، محمد ولی میرزا مالیه. باری و الاحضرت از مردم احوال پرسی می کردند، (مردم) زنده باد می گفتند (و) دست می زدند، تمام طاقنماها وجه تقدیمی گذارده بودند. اغلب را و الاحضرت به خودشان رد فرمودند. در تمام طاقنماها گردش فرمودند، مردم دست می زدند (و) زنده باد می گفتند تا نیم ساعت از شب مراجعت کردند (و) لباس تمام رسمی پوشیدند و مهمان ها آمدند. به زحمت مردم را رد کردند یعنی باز هم جمعیت بود. و الاحضرت دست زن قنسول روس را گرفته تشریف فرمای سر شام شدند. بعد نزدیک به آخر شام رفتیم برای دعوت «سواره» به قدر دویست و پنجاه نفر به «سواره» دعوت شده اند به قدر

شصت نفر از زن‌ها و مردهای فرنگی و صاحب‌منصب‌های روس. بعد والا حضرت از سر شام برخاسته تشریف بردند توی ایوان. سایر زن‌ها و مردهای فرنگی آمدند شرفیاب شدند (و) اغلب از زن‌ها معرفی شدند.

بعد شروع به آتش بازی شد، بد نبود. تمام زن‌های فرنگی و مردهای فرنگی و ایرانی هم بودند من دست دختر «یساول» را گرفته آمدم تا توی اطاق. بعد دوباره والا حضرت دست زن قنسول را گرفته سایرین هم مثل من و سردار رشید، شریف الدوله، مجدالملک (و) باقی دیگر خود فرنگی‌ها، دست زن‌ها را گرفته رفتیم سر میز. من دست زن «یساول» را گرفته آمدم سر میز نشستیم ولی چون برای فرنگی‌ها جاکم بود زود پا شدیم. باری «سوپه» خیلی مفصل بود، بعد والا حضرت تشریف بردند در اطاق‌ها مطرب‌ها دم اطاق شاطر باشی می‌زدند (و) خیمه شب بازی در می‌آوردند و فرنگی‌ها و زن‌هایشان تماشا می‌کردند. ولی حرف‌های خیمه شب بازی با آن زبان ترکی که می‌گویند هیچ معلوم نیست چه می‌گویند. باری سر میز هم متصل می‌زدند تا ساعت شش مشغول بودند، یواش یواش فرنگی‌ها بناگذارند به رفتن ولی حضرات از دور تماشا می‌فرمودند قدری هم از توی درخت‌ها تماشا می‌کردند.

یکشنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۳۳

تزدیک ظهر والا حضرت بیدار شدند، احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم. قدری کار و کاغذخوانی فرمودند. عصری بر حسب دعوت مدرسه حکمت که از والا حضرت و ماها کرده بود والا حضرت تشریف آوردند بیرون، بعد سوار شده من و سردار رشید (و) سردار اقبال (و) سردار سطوت بودیم. باری دم در مدرسه اعلم الملک مدیر مدرسه ایستاده بودند. در ورود، شعری که مشتمل بود بر تهنیت و تبریک می‌خواندند. بعد نوه حاجی میرزا جواد آقای مجتهد مرحوم که به سن هشت ساله است

نطق مفصلی کرد مبنی بر وطن خواهی (و) تمجید از والاحضرت اقدس، بعد مختصر امتحانی هم شد. (و) فوری مراجعت فرمودند. در توی باغ باز جمعیت زیادی مثل دیروز بار عام داده بودند توی باغ پر بود. آرامنه هم یک باغ عمومی دارند و امروز در آنجا جشنی گرفته‌اند، مطرب‌ها هم می‌زدند، والاحضرت هم در جلو ایوان ایستاده بودند (و) تماشای مردم را می‌کردند. بعد به سردار رشید امر فرمودند برود (و) از مردم احوالپرسی بکند. رفت احوالپرسی بکند، بلند داد می‌زد، مردم هم بلند فریاد زنده باد می‌گفتند (و) دست می‌زدند (و) اظهار خوشحالی می‌کردند (و) کچلک بازی در می‌آوردند. مطرب‌ها می‌زدند، رقص‌ها می‌رقصیدند تا شب.

دوشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۳۳

مدیرالملک فردا می‌رود به طهران برای آوردن حرم والاحضرت. قدری پول حواله به طهران برای حرکت اندرون والاحضرت کردم. بعد بیرون تشریف آوردند. بر حسب دعوت یساول قزاق‌خانه، سوار شده در رکاب والاحضرت رفتم به قزاق‌خانه. (در) ورود به قزاق‌خانه چند تیر توپ شلیک شد. صاحب‌منصب‌ها و صاحب‌منصب‌های ژاندارمری بودند، زن یساول و دخترهایش، زن رئیس راه آهن (و) دخترش بودند. باری انواع مشق‌ها را کردند (و) تا نزدیک غروب «دقیله» کردند، بعد مراجعت فرمودند. اخبارات تازه: شب ۲۶ شجاع الدوله در تفلیس مرحوم شده است.

سه شنبه ۳۰ شهر شعبان ۱۳۳۳

والاحضرت بیرون تشریف آوردند، تشریف بردند در عمارت بیرون. من هم آمدم منزل عصری رفتم حضور والاحضرت، نظام‌الملک بود و رفت، بعد تشریف بردند حیاط خلوت. من واعلم‌الملک (و) اعتماد حضرت بودیم تا ساعت پنج. توپ اعلان شب اول ماه رمضان را هم انداختند، باری شکر خدا را گفته استراحت کردم.

چهارشنبه نهمه شهر رمضان ۱۳۳۳

دعاهای اول ماه (و) نماز اول ماه را خواندم، نزدیک ظهر سوار اسب شده، با لباس مشکی ساده رفتم قنسول خانه فرانسه، عید ملی شان بود، قنسول و زنش بودند. عصری نماز خوانده رفتم حیاط خلوت، حضور والا حضرت بودم تا غروب، نزدیک غروب تشریف آوردند بیرون تا وقت افطار، صرف افطار فرمودند، من هم آمدم منزل، بعد از افطار شرفیاب شدم تا ساعت شش بیرون بودند، چند دست تخته با والا حضرت بازی کردم، بعد تشریف آوردند حیاط خلوت استراحت فرمودند.

پنجشنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۳۳

روز پست بود به طهران کاغذ نوشتم، قدری قرآن خوانده، نماز کردم، والا حضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب بودم. بعد والا حضرت سوار شده امر فرمودند که من هم سوار بشوم. باری سوار شده یک دور عمارت عالی قاپو (را) سواره گردش فرموده، مراجعت فرمودند. سردار رشید، مجدالملک، شریف الدوله بودند، سالار ارشد را تقریباً مرخصش فرموده‌اند. امشب دستخطی یعنی فرمانی والا حضرت صادر فرمودند در حق آقای اعزازالسلطنه، ریاست ژنرال آجودانی مخصوص و ریاست کابینه ریاست قشون آذربایجان (را) به او مرحمت فرمودند که او را از «ادسا» احضارش بکنیم.

جمعه ۳ شهر رمضان ۱۳۳۳

عصری برخاسته نماز و قرآن خواندم، بعد والا حضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم، یک ساعت به غروب بیرون تشریف آوردند سوار شدند رفتند قدری در خیابان‌ها گردش فرموده مراجعت کردند. بعد از افطار والا حضرت تشریف فرمای حیاط اندرونی شده من هم رفتم شرفیاب شده تا ساعت شش بودم.

شنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۳۳

اخبارات طهران این است که: کابینه وزراء به هم خورده است یعنی چندین روز است که وزراء استعفا کرده اند (و) عجلتاً وزرائی در کار نیست. دو پسر مجد الملک، میرزا اسماعیل خان (و) میرزا علی اصغر خان را بردم حضور و الاحضرت معرفی کرده، اظهار مرحمت فرمودند بعداً آمدم منزل نماز خوانده، رفتم حضور و الاحضرت. نظام الملک، سردار رشید، محمد ولی میرزا، نظم الدوله، سردار سطوت، اعلم الملک، معزالدوله نصرت الملک، موسیو «ملینور» رئیس گمرک.... و رئیس پست، بودند. تمام احضار شده بودند و گفت و گو برای عمل مالیه آذربایجان بود. بعد تشریف فرمای حیاط خلوت شدند، تا نزدیک سحر شرفیاب بودم.

یکشنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۳۳

عصری برخاسته، قدری راه رفته، بعد اسب خواسته، سوار شده رفتم منزل شریف الدوله، احوالپرسی. معزالدوله، و قارالدوله (و) تمجید السلطنه آنجا بودند. بعد مراجعت کردم و الاحضرت بیرون آمده، سوار شده تشریف بردند گردش (که) باغ حاجی فرج را ملاحظه بفرمایند بلکه چند (روزی) را آنجا متوقف بشوند، در واقع بیلاق است. بعد از افطار نماز خوانده رفتم شرفیاب شدم، بعد تشریف (بردند) حیاط خلوت. باز من و اعلم الملک و حشمت السلطنه شرفیاب بودیم تا نزدیک سحر.

دوشنبه ۶ شهر رمضان ۱۳۳۳

نزدیک غروب تشریف آوردند بیرون. نظام الملک هم شرفیاب شد. بعد از افطار و الاحضرت احضار فرمودند و تشریف بردند حیاط خلوت، تا نزدیک سحر در حضور شرفیاب بودم.

سه شنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۳۳

والاحضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم. مدتی صحبت فرمودند، از آنجا که یمین الدوله در حکومت ارومی بی نهایت بد رفتاری کرده است و مردم (و) اعیان از او بی حد رنجش دارند، مقرر فرمودند من بروم پیش نظام الملک، بگویم (که) تلگراف عزلش را صادر بکنند. چند روز است این مذاکره است. معزالدوله به جای او (به) حکومت ارومی منصوب شد. باری رفتم منزل نظام الملک، بعد مراجعت کردم. تلگراف عزل و نصب معزالدوله صادر شد. حکم شد که رقمش را هم بنویسند. در حضور بودیم تا نزدیک سحر.

چهارشنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۳۳

سوار شده تشریف فرمای باغ سردار رشید شدند که به نظر مبارکشان برسد (که) اگر میل فرمودند، چند شبی را به عنوان تغییر آب و هوا تشریف فرمای آنجا بشوند. باری از طرف ارمنستان رفتیم، بین راه قنسول فرانسه را بازنش دیدیم، والاحضرت احوالپرسی فرمودند، بعد رفتیم باغ سردار.

پنجشنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۳۳

روز پست بود، کاغذ زیادی و کار زیادی داشتم. تا نزدیک عصر نماز و قرآن خوانده، رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم، لباس پوشیده، دو سه شیشه عکس انداختند، بعد لباس خودشان را پوشیده تشریف آوردند بیرون. بر حسب دعوت امام جمعه، رفتیم خانه امام جمعه؛ سردار رشید، شریف الدوله، مدیرالسلطنه، نصرت الملک، معین السلطنه، معتضدالسلطان، میرزا علی اکبر خان منشی قنسول خانه، ممتاز الملک (و) حاجی ناظم بودند. شام مفصلی، چلوکباب صرف شد، بعد آمدیم به در

خانه. نصرت الملک (و) سردار سطوت شرفیاب شدند. چند دست تخته بازی و شطرنج بازی کرده، بعد تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

جمعه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم به مهمانی اعلم الملک. باری رفتم در محله «دوچی». برادرش حاجی محمد اسماعیل (هم) بود، دو ساعت از شب مراجعت کرده، رفتم حضور والاحضرت حمام تشریف داشتند، بیرون تشریف آوردند. در عمارت بیرون، قنصل روس شرفیاب شد. چون من کسل بودم آمدم منزل.

شنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۳۳

رقم حکومت معزالدوله امضاء شده، مشغول تدارک حرکت است. والاحضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، تشریف آوردند بیرون. قدری با نظام الملک خلوت شد. من (و) مجد الملک (و) سردار رشید (و) شریف الدوله آمدم توی حیاط اندرون بزرگ که در واقع محل دربار است، نشسته صحبت می کردیم. بعد از افطار آمدم حضور والاحضرت، مشغول کاغذخوانی و کارها بودند: بعد دکتر قنصل خانه روس که اسمش «دکتر ونسیسکی» است آمده شرفیاب شد، بعد اختصار السلطنه رئیس تلگراف خانه آمد، فرمایشات (می) فرمودند در ضمن هم مشغول کار بودند. شرفیاب بودم تا نزدیک توپ سحر.

یکشنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت اقدس، لباس پوشیده آمدند بیرون. خیال فرمودند (که) پس فردا را چند شبه تشریف فرمای ده «لیوان» بشوند. مجد الملک مشغول تهیه بود،

والاحضرت هم با من تشریف فرمای آبدارخانه شدند، من تنها در حضور بودم، مدتی با من صحبت فرمودند (و) عصرانه میل کردند، یک دست شطرنج بازی کردند، بعد تشریف آوردند توی باغ. نظام الملک، سردار رشید (و) نظم الدوله بودند، قدری فرمایشات در باب رفتن معزالدوله به حکومت ارومی فرمودند، بعد تشریف آوردند توی اطاق. (بعد) رفتیم منزل میرزا احمد خان رئیس تشکیلات نظمیه که از طهران آمده. سرگردان هستند، دلجوئی از آنها کردند. بعد رفتیم منزل مجدالملک، در باب رفتن «لیوان» دستور می دادیم. چون ماه رمضان است (و) احیاءها در پیش است، مذاکره کرده که این سفر را بعد از احیاءها خوب است مقرر فرمایند. تا یک درجه این عرض من به درجه اجابت رسید. امروز عصری حسن خان «آسپیران» ژاندارم در موقع مشق از اسب زمین خورده فوراً بعد از نیم ساعت مرحوم شده است.

دوشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۳۳

از طهران پست رسیده بود، من جمله کاغذی از قائم مقام، از کاشان (رسیده) بود، یکی هم از مختارالسلطنه. شهرت کرده بود که مختارالسلطنه مرده است و من یک کاغذ تسلیم به قائم مقام نوشته بودم. امروز کاغذ از هر دو رسید. مختارالسلطنه نوشته بود که من نمرده‌ام. معلوم می شود این شهرت را هم حاجی میرزا زکی خان یا امثال او در آورده‌اند. باری خیلی خجالت کشیدم. نعلش حسن خان «آسپیران» ژاندارم را هم خیلی مفصل برداشتند، (باری) در عمارت بیرونی شرفیابی حاصل کرده، قدری تخته بازی کرده، بعد تشریف فرمای حیاط خلوت شدند، من هم تا نزدیک توپ سحر شرفیاب بودم.

سه شنبه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۳۳

مسجدی است در جلو در حرم خانه، در حرم خانه همین دری است که در

منزل‌های ماست (که) سابق در حرم خانه بوده است. باری آنجا اداره ژاندارمری ختم گذارده‌اند. از طرف والا حضرت ابلاغ شده بود که من بروم ختم را جمع بکنم. رفتم ختم را جمع کردم، بعد دوباره شرفیاب شدم. تا نزدیک سحر بیرون تشریف داشتند.

چهارشنبه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۳۳

سه ساعت از دسته گذشته بیدار شدم. حسن خان گفت والا حضرت سوار شده‌اند، تشریف برده‌اند «جانقور». همچه خیال کردم که تشریف فرمای «جانقور» شده‌اند، بعد اعتنائی نکردم، بعد گفتند دوباره خبر رسیده است که از راه شادآباد و «پینه سلوان» رفته‌اند، قدری در عمارت شادآباد استراحت کرده، از آنجا دستخطی به نظام الملک و مجد الملک صادر فرموده‌اند که من رفتم به طرف «لیوان» شب را آنجا خواهم ماند. خیلی تعجب کردم. بعد اعلم الملک (و) اعتماد حضرت هم آمدند، از آن‌ها پرسیدیم گفتند بله این طور است. دیشب هم اعلم الملک تا مدتی بعد از توپ سحر شرفیاب بوده، بعد خوابشان نبرده بوده است، نزدیک به آفتاب زدن، سوار شده حرکت کرده بودند. فوری اسب خواسته، اعلم الملک را هم گفتم خواهی آمد؟ گفت خیر! گفتم پس دکتر را روانه بکن که با من بیاید. باری اسب‌ها حاضر شده، یک درشگه کرایه کردم تا شادآباد. با دکتر سوار شده رانندیم تا شادآباد. آنجا پیاده شده، سوار اسب‌ها شده رانندیم به طرف «لیوان». هوا گرم بود. دکتر خیلی خسته شده بود. اغلب جاها زراعت دیم بود. از یکی دو دره گذشته رسیدیم به نزدیک دره «لیوان». اینجا حاصل دیم خوب (بود) به کوه‌ها نزدیک شده، کوه‌ها و صحرا سبز بود، کوه‌های سه‌پند هم (در) اطراف نمایان بودند، برف‌های بزرگ دارد (و) درخت‌ها حاصل‌های زیادی (دارند)، باری سرازیر شده، بعد رسیدیم به ده «لیوان». «لیوان» در بغله کوه افتاده است. جلوی رودخانه عمارت بسیار خوب عالی از سنگ ساخته‌اند، از سنگ‌های تراش. چهارپنج ستون سنگ یک پارچه

که با سر ستونش تقریباً چهار ذرع بیشتر است دارد، ایوان خوبی دارد، رودخانه‌اش هم آب سرد زلال خوبی دارد. ماهی قزل آلا هم دارد، دره‌اش تنگ است، حوض خوبی پشت عمارت ساخته‌اند و فواره دارد. گلکاری و باغچه‌بندی‌های خوب. تازه گل سرخس باز شده، درخت تبریزی زیادی کاشته‌اند. دو سه اطاق دیگر هم پهلوی همین عمارت ساخته‌اند با آجر تراش. حاجی احتشام این جا منزل دارد و معتمد همایون در یک ده دیگری که به قدر یک میدان کم تر، بالاتر از این جاست که وصل می‌شود به کوه‌های سهند.

سه ساعت و نیم به غروب مانده بود که وارد عمارت شدیم، رفتم حضور والا حضرت شرفیاب شدم. قدری احوالات پرسیدند، خیال مراجعت را داشتند. از شهر تبریز الی «لیوان» پنج فرسنگ سنگین است. من عرض کردم خسته خواهید شد. منصرف کرده، نماز خوانده، قدری صحبت و تخته و شطرنج بازی کردیم، تا نزدیک افطار. ماست و دوغ خوب، سر شیر بسیار اعلائی و غسل خوبی صرف شد. باز حضور والا حضرت شرفیاب (شدم) رضا قلی خان ژاندارمری با پنجاه نفر ژاندارم، ده نفر قزاق (و) اجزای کشیک خانه هم در رکاب آمده بودند. سایرین هم بعد رسیدند برای قراولی. تا ساعت سه در حضور بودم بعد از صرف شام چون خسته بودند استراحت کردند. ما هم تا ساعت شش بازی می‌کردیم.

پنجشنبه ۱۶ شهر رمضان ۱۳۳۳

صبح بعد از شکرانه حضرت خداوند متعال، برخاسته روزه را هم خورده، صبحانه خوبی صرف شد. شیر و تخم مرغ و غسل خوب. بعد والا حضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند و تشریف فرمای لب رودخانه شدند. تورچی آمد قدری تور انداخته ماهی گرفت. قدری بازی کردیم، صرف نهار بسیار عالی شد. بعد از

نهار نماز خوانده، مجدداً بازی کردیم. چند قطعه کبک هم زده بودند آوردند. نزدیک عصر اسب‌ها را خواسته که سوار بشویم حرکت کنیم. آمدم توی جاده. در رکاب تمامش را اسب می‌دواندیم تا رسیدیم به شادآباد. صرف عصرانه کرده، کالسکه هم برای والا حضرت آورده بودند و می‌خواستند سوار بشوند که سردار رشید با سردار سطوت رسیدند. قدری فرمایشات و صحبت فرمودند. بعد پنجاه نفر قزاق، پنجاه نفر ژاندارم، پنجاه نفر از سوارهای سردار رشید هم در واقع آمده بودند استقبال. نیم ساعت از شب وارد عالی قاپو (شدیم).

ساعت چهار والا حضرت احضار کردند رفتم حیاط اندرونی شرفیاب شدم. اعلم الملک، حشمت السلطنه (و) منصور السلطنه بودند. امر فرمودند مشغول بازی بشویم. مشغول شدیم تا نزدیک سحر. از طهران از سرکار خاصه خانم (کاغذ) رسیده بود که حضرت اقدس اجازه حرکت آقای اعزاز السلطنه را داده‌اند (که) من حسن خان را از این جا روانه بکنم به «اُدسا» که برود اعزاز السلطنه را بیاورد.

جمعه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۳۳

والا حضرت یک ساعت و نیم به غروب سوار شده تشریف فرمای باغ ساعد الملک شده بودند. سردار رشید (و) شریف الدوله هم آمده بودند دیدن والا حضرت. افطار را هم مهمان منتصر الممالک معاون حاجب السلطان هستم. یک ساعت و نیم از شب مراجعت به منزل کرده، خواستم بروم حضور والا حضرت گفتند امام جمعه آنجاست.

شنبه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۳۳

والا حضرت احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم تا الی عصر در حضور بودم.

ساعت چهار آمدم منزل، قدری دعا خوانده، قرآن سر گرفتم. خیلی کسل بودم و خسته، روز را نخواایده (بودم). قدری استراحت کردم تا وقت سحر. سحری صرف شده بعد از نماز صبح استراحت کردم.

یکشنبه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حیاط خلوت شرفیاب شدم. اعلم الملک (و) حشمت السلطنه هم بودند. هر دو را هم امر فرموده بودند، توی حوض انداخته بودندشان! بعد با مجدالملک و من صحبت فرمودند در باب بودجه شخصی (و) سایر ادارات درباری. بعد بعضی پیغامات دادند، رفتم منزل نظام الملک به او گفته، وقت افطار نظام الملک شرفیاب شد. اخبارات تازه این است که: دیروز تا به حال نظم الدوله از معاونت نظام الملک استعفا کرده است. چند روز بود میرزا حسن مجتهد از نظام الملک و نظم الدوله روی منبر بدگوئی می کرد، (به واسطه) پول هائی که از مردم گرفته بودند. نظام الملک قبول کرده است این استعفا را، والاحضرت هم از قبول این استعفا خوشوقت بودند. نظم الدوله مدتی بود که پلتیکش این بوده است که میانه سردار رشید (و) نظام الملک (و) شریف الدوله (و) مجدالملک، حتی والاحضرت اقدس را تفتین می کرد. باری امام جمعه (و) جمعی از آقایان افطار را حضور والاحضرت دعوت داشته اند. حالم کسل شده افتادم، سحری هم نخوردم.

دوشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۳۳

امروز را خیال روزه گرفتن نداشتم، به همین واسطه سحری هم نخوردم. ولی چون میل به خوردن نداشتم حالم هم بهتر بود. احیاء هم بود. امروزه را نخورده (روزه) گرفتم. دو روز است هوا گرم شده است و امروز بهتر از دیروز است. قدری قرآن خواندم. اعلم الملک، حشمت السلطنه (و) دکتر صحت السلطنه آمدند. والاحضرت هم بیرون تشریف آوردند، رفتم شرفیاب شدم و قدری در حضور بودم.

سه شنبه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۳۳

تا وقت افطار شرفیاب بودیم، بعضی از آقایان هم در موقع افطار دعوت داشته، شرفیاب بودند. بعد نظام الملک هم شرفیاب شده من هم آمدم منزل مجدالملک افطار خورده، آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۳۳

ظهر برخاسته مشغول نماز و قرآن بودم تا الی عصر، (بعد) رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم. (شب) مشغول قرآن و دعاهاى شب ۲۳ شدیم. آخر شب هم قرآن سرگرفته، زیارت خوانده، سحری خورده، بعد از نماز صبح استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت اقدس شرفیاب شدم. والاحضرت هم لباس پوشیده به سلامتی بیرون آمدند. شب را هم بعضی از آقایان حضور والاحضرت دعوت دارند. اکرم السلطنه خواهر صدرالممالک که از طهران مدتی است بیرون آمده است و در گرم رود املاک دارد (و) سالی یک هزار خروار عایدی ملکی او می شود، برای سرکشی آمده، امشب آمده در حیاط خلوت شرفیاب شد. من هم بودم. زن حرّاف ناقلائی است و چندان پیر هم نیست. باری تا وقت سحر در حضور بودم. تخته بازی هم چند دستی با والاحضرت کردیم، بعد آمدم سحری خوردم.

جمعه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۳۳

بعد از نماز صبح استراحت کردم ولی والاحضرت اقدس بعد از توپ سحر سواری خبر فرموده اند. یک ساعت از دسته گذشته که والاحضرت مراجعت فرمودند،

احضار کردند، آبدارباشی آمد بیدار کرد، لباس پوشیده رفتم شرفیاب شدم. خوابشان نمی آمد نشستیم به بازی کردنِ ورق تا دو ساعت بعد از ظهر. عصری سوار شده رفتم منزل نظم الدوله. چون استعفا کرده است و استعفایش هم قبول شده، رفتم از او استمالتی بکنم. (در) خانه میرزا سید ابوالقاسم خان در ششکلان منزل دارد. احوالی از او پرسیده، قدری نشسته صحبت کردیم. دل پرخونی از نظام الملک داشت.

شنبه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۳۳

عصری لباس پوشیده رفتم شرفیاب شدم. نظم الدوله آمد، مدتی صحبت کرده معلوم می شود میل به رفتن طهران را ندارد. با هم رفتیم شرفیاب شدیم. قدری نسبت به نظم الدوله اظهار مرحمت فرمودند. تا ساعت شش مشغول کار و کاغذخوانی بودند.

یکشنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۳۳

صبح از خواب بر می خیزم، ولی نزدیک ظهر از رختخواب بیرون می آیم و مشغول نماز و قرآن می شوم تا عصری. والا حضرت احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم، صحبت و کار می کردند. نیم ساعت به غروب لباس پوشیده، سوار شدند (و) تشریف بردند منزل یساول قزاق خانه. میرزا علی اکبرخان را که در جزء منشی های کابینه است و از حاکم عالم «براقوش» رشوه خواسته بود، (و) رقمش را نگاه داشته بود، به عرض رسید. بعد از تحقیق خوب خواسته، پایش را بسته، چند عدد چوب که زدند من واسطه شدم. بعد سوار شدند.

اخبارات تازه که از طهران رسیده بود از این قرار است:

ریاست وزرائی آقای مستوفی الممالک ولی هنوز کابینه اش معلوم نیست. دیگر مرحومی اشرف السلطنه (است). ماه رجب رفت به طرف خراسان و مرحوم شد. حرمت

الدوله عیال موثق الدوله (هم) مرحوم شده، امیر محتشم و بشیرالملک هم مرحوم شده. اخبارات اینجا:

یمین الدوله که اهل ارومی از او ناراضی بودند و معزول شد (و) به جای او معزالدوله منصوب شد، خبر معزولیش که به او می‌رسد می‌رود قنسول خانه روس (و) خودش را تحت الحمايه می‌کند که در حکومت ارومی ابقا شود، روس‌ها هم حمایت می‌کنند که بایستی ابقا بشود. قشون روس هم که در باغ شمال بودند، خیلی‌شان در این چند روزه رفته‌اند گویا عوضشان خواهد آمد یا عده قلیلی خواهند ماند. در روسیه هم طرف بادکوبه مرض وبا پیدا شده است. بعد والاحضرت احضار فرمودند رفتیم شرفیاب شدم، مشغول بازی «ورتوش» شدیم تا نزدیک سحر. بعد والاحضرت تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

دوشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت. سردار رشید، شریف الدوله (و) مجدالملک بودند، شریف الدوله (و) سردار رشید رفته بودند قنسول خانه روس گفتگو بکنند برای معزولی یمین الدوله. گفتگو کرده بودند (و) قنسول را متقاعد کرده بودند که از یمین الدوله حمایت نکنند. حاجی لازم رئیس بلدیة شده است (و) ممتازالملک معاون ایالت. دو ساعت از شب آمدم منزل. نماز خوانده بعد والاحضرت احضار فرمودند رفتیم شرفیاب شدم. مشغول بازی بودند. نزدیک سحر والاحضرت تشریف بردند حیاط خلوت. والاحضرت هم بعد از توپ سحر سواری خبر فرمودند. امروز عصری بی مقدمه، والاحضرت از احضار اعزاز السلطنه (به) تبریز پشیمان شدند (و) جداً فرمودند که حالا لازم نیست. هنوز جهت معلوم نیست.

سه شنبه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حیاط خلوت حضور والاحضرت، بعد بیرون تشریف آوردند (و) تشریف بردند در اطاق و مشغول کاغذخوانی شدند. معین السلطنه آمد با هم سوار درشکه شده رفتیم منزل اکرم السلطنه. بعد من سوار شده آمدم منزل. رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم، سردار رشید (و) شریف الدوله و من در حضور (بودیم).

چهارشنبه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۳۳

رفتم حضور والاحضرت شرفیاب شدم. بعد معزالدوله آمد خداحافظی. امروز حکم شده است چاپاری برود «ارومی». باری امیر محتشم معاون یمین الدوله هم که با یمین الدوله میانه‌شان بر هم خورده بود دیروز وارد شده، شرفیاب شده بود. باری تا وقت افطار شرفیاب بودم. (بعد) آمدم منزل. حاجی محمد «حسین عرب اف» و حاجی اسماعیل برادرش هم آمدند افطار منزل ما. بعد از افطار مجدداً معزالدوله آمد خداحافظی کرد (و) احمد میرزا پسرش را به من سپرد (و) رفت.

پنجشنبه سلخ شهر رمضان ۱۳۳۳

عصری سوار شده رفتم منزل نظم الدوله خداحافظی، فردا به طرف طهران حرکت خواهد کرد. افطار کرده، ماه را هم همه دیده بودند. نماز خوانده رفتم شرفیاب شدم. بعد آمدم منزل مشغول نماز شب و سایر نمازهای مستحب شدم. نماز هزار قل هو الله را خوانده، احیاء گرفته، قرآن سرگرفتم و شکر خدا را به جای آوردم. الحمدلله ماه مبارک رمضان به خوبی گذشت.

جمعه ۶ شهر شوال ۱۳۳۳

صبح زود برخاسته، نماز اول ماه (و) نماز عید (و) دعا‌های اول ماه را خواندم. والا حضرت هم دیشب هیچ استراحت نکرده بودند. هیچ کس در حضورشان نبود به جز اعتماد حضرت. باری بعد مردم جمع شدند. سالار ارشد دیشب فرار کرده است، اوقات والا حضرت هم خیلی تنگ بود. باری سلام منعقد شد. محمد ولی میرزا هم امروز مخاطب سلام بود. بعد از سلام زن و دختر یساول قزاق شرفیاب شده بعد مرخص شدند. (بعد) والا حضرت صرف نهار فرمودند.

عصری برخاسته رفتم منزل سردار رشید، جمعی بودند. با مجلل الملک رفتیم. مجلل الملک هم بنا بود برود عقب سر سالار ارشد. بعد آمدم منزل. بعد رفتیم حضور والا حضرت. بعد نظام الملک هم آمد. تشریف بردند جلو میدان توپخانه. آتش بازی کردند. امشب را هم یساول قزاق و زنش و دخترش (و) یک دختر دیگری که مهمان این‌هاست و خوشگل هم هست مهمان والا حضرت اقدس بودند.

شنبه ۲ شهر شوال ۱۳۳۳

والا حضرت بیدار شده، احضار فرمودند، رفتم شرفیاب شدم. لباس پوشیدند. مجد الملک (و) اعلم الملک شرفیاب شدند. در حضور بودیم تا وقت ظهر. بعد عصری والا حضرت بیرون آمدند، رفتیم شرفیاب بودیم تا الی عصر. رفتن میر آخور هم موقوف شده، سالار ارشد بکلی یاغی شده است.

یکشنبه ۳ شهر شوال ۱۳۳۳

وقار الدوله که بنا است برود طهران، امروز با تفنگدارباشی دعوای سختی کرده بود. بعد آمدند حضور والا حضرت، آنجا هم دعوائی (کردند). شب را هم سردار رشید

(و) شریف الدوله، با من در حضور بودیم و صحبت از سالار ارشد بود که چه بایست کرد؟ سوار خبر کرده به زور و غلبه و جنگ با او رفتار کرد یا به طور مسالمت. قرار به استخاره شد. من و شریف الدوله و سردار رشید هر سه رأی به اصلاح و از در مسالمت (در آمدن) رأیمان بود که ماده غلیظ نشود. نظام الملک رأیش به جنگ است. استخاره هم با قرآن آقا سید حسین که در استخاره واقعاً کرامتی می کند استخاره کرد، جنگ بد آمد. مسالمت خوب بود که شریف الدوله برود به او اطمینان بدهد و او را برگرداند که اغتشاش نشود.

دوشنبه ۳ شهر شوال ۱۳۳۳

رفتم حیاط خلوت حضور و الاحضرت اقدس شرفیاب شدم. مدتی با من و سردار رشید و شریف الدوله مذاکرات زیادی فرمودند. نظام الملک امروز به در خانه نیامده است. مسهل خورده بود. بعضی پیغامات و الاحضرت اقدس دادند، رفتم خانه نظام الملک که خانه میرزا تقی حریری است، حالش کسل بود. بعد مراجعت کرده آمدم حضور و الاحضرت جوابها را عرض کردم. و الاحضرت اقدس سوار شده تشریف بردند منزل میرزا صادق آقا مجتهد، بازدید.

سه شنبه ۵ شهر شوال ۱۳۳۳

والاحضرت احضار کرده رفتم شرفیاب شدم، (سالار ارشد) تلگرافات متعدد کرد. به حضور و الاحضرت و نظام الملک و شریف الدوله مبنی بر این که: من چه کرده بودم که من را گرفته حبس کرده، من را اذیت کرده؟ حاجب السلطان از من پول گرفته. امروز مقتدرالدوله حاکم قرچه داغ وارد شده است. در موقعی که مقتدرالدوله در حیاط حکومتی نشسته با «اگنت» روس مشغول صحبت بوده است، وارد می شود و می گوید به

مقتدرالدوله (که) من با شما کاری دارم که بایست محرمانه به شما بگویم، مأموریتی دارم. بعد که «اکنت» روس می‌رود، مقتدرالدوله را حبس می‌کند (و) اسباب و اثاث البیتش را ضبط کرده، چهار هزار تومان نقد (و) هشت اسب سواری از او گرفته، او را می‌دهد به دست پنجاه نفر سوار، می‌آورندش تا چهار فرسخی تبریز و لش می‌دهند. او هم امروز وارد تبریز شده کلاهش را به زمین می‌زند.

باری ارشد یاغی شده. بعد از گرفتن مقتدرالدوله کاغذ نوشته شده است به رشید الدوله که من از طرف والاحضرت اقدس برای کار مهمی آمده‌ام پیش مقتدرالدوله با شما هم کاری و دستوری دارم زود بی‌آئید. رشیدالدوله هم همانست که با سالار ارشد ضد بود (و) ریاست «قره سورانی» را از ارشد گرفته دادند به او. او هم می‌آید. فوری ارشد (او را) گرفته زنجیرش کرده. باری از قرار که می‌گویند رحیم خان آمده رشیدالدوله را خلاص کرده است. نظام الملک امروز شرفیاب بود. متصل به اطراف احکام و تلگراف می‌فرمودند (وبه) جمع آوری استعداد مشغول بودند. یساول قزاق را احضار فرمودند، صاحب منصب‌های ژاندارم (و) سردار اقبال (و) سردار سطوت بودند (و) متصل مشغول کار بودند. سردار همایون را از سراب خواسته (و) معتضدالسلطنه را از مراغه احضار (کرده‌اند) که هر کدام با استعداد جمع (بشوند). والاحضرت هم تشریف بردند حمام بعد تشریف آوردند حیاط بیرون، نظام الملک شرفیاب شد، مدتی با او خلوت (فرمودند).

چهارشنبه ۶ شهر شوال ۱۳۳۳

گردنم به شدت درد می‌کند، باری نماز خوانده والاحضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شدم. قدری صحبت فرموده، بعد لباس پوشیده تشریف فرمای بیرون شدند. سردار رشید، مجدالملک (و) سایر رؤسا بودند. سواره تشریف فرمای میدان مشتی شده،

سواره آمدند، صاحب‌منصب‌ها، سردار اقبال، سردار سطوت، یساول قزاق بودند. قدری مشق کرده، بعد «دقیله» ... اجزاء شرفیاب بودند. شاهزاده رکن الممالک که از طهران برای عدلیه معین شده است (و) حالا ملقب است به عادل الدوله آمده شرفیاب شد، اظهار مرحمتی نسبت به او فرمودند، بعد تشریف فرمای اطاق شدند. شاهزاده مقتدرالدوله (را) خواستند، بعد صرف نهار فرمودند، من هم آمدم منزل. بعد عصری من را بیدار کردند که والاحضرت احضار فرموده (اند). رفتم شرفیاب شدم، اعلم الملک، حشمت السلطنه هم بودند. قدری صحبت و بازی فرمودند. مغرب والاحضرت اقدس سوار شده تشریف بردند قزاق‌خانه. شام را مهمان زین یساول قزاق‌خانه هستند. سردار رشید (و) شریف الدوله (و) مجدالملک (و) محمد ولی میرزا هم دعوت دارند. من را هم دعوت کرده بود، من رأی نداشتم که والاحضرت در این مهمانی حاضر بشوند، سر این مهمانی هم جدیت تامی کردم که والاحضرت نروند ولی از آنجا که در این رأی تنها بودم حاصلی نبخشید.

پنجشنبه ۷ شهر شوال ۱۳۳۳

امروز یک تلگراف متحدالمال از رئیس الوزراء رسیده که تشکیل کابینه جدید را داده‌اند. صورت وزراء از این قرار است:

آقای مستوفی الممالک رئیس الوزراء و وزیر داخله را هم خودشان اشغال کرده‌اند. محتشم السلطنه وزیر امور خارجه، علاء السلطنه وزیر عدلیه، وثوق الدوله وزیر مالیه، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف، حکیم الملک وزیر معارف، شهاب الدوله وزیر فوائد عامه. هیأت وزراء معرفی شده‌اند.

جمعه ۸ شهر شوال ۱۳۳۳

رکن الممالک شرفیاب شده، بعضی احکامات (و) فرامین متعلق به کارش را